

ایمان دینی و تاثیر آن در زندگی بر اساس نظر علامه طباطبایی با تاکید بر نگرش نقدی بر مفهوم ایمان
در دیدگاه متکلمان اسلامی

فردوس حاجیان^۱

ایمان دینی در اسلام از جایگاه ویژه ای برخوردار است و محور فضایل محسوب می گردد . دانشمندان
مسلمان آن را با عبارتهایی مانند تصدیق قلبی ، اقرار زبانی ، عمل و معرفت تعریف و توصیف نموده اند
علامه طباطبایی ایمان را به عنوان تصدیق به یگانگی خدا و پیامبرانش و همچنین تصدیق به روز جزاء و
بازگشت به سوی خدا و تصدیق هر حکمی که پیامبران الهی آورده اند همراه با پیروی عملی ، تعریف
می کند و آن را قابل زیادت و نقصان می داند . در این مقاله تلاش شده است تا دیدگاه علامه طباطبایی
در خصوص ایمان دینی بر اساس تفسیر المیزان تحلیل و بررسی شود و تاثر آن در زندگی دنیایی و
سعادت ابدی تبیین گردد .

کلید واژه ها : ایمان دینی ، تصدیق ، عمل صالح ، زندگی ، مومن ، زیادت ، نقصان

۱- عضو هیأت علمی دانشکده هنر و معماری دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی و دانشگاه دولتی الزهرا (س).

مقدمه :

انسان موجودی است که با دیگر موجودات پایین تر از خود اشتراکات زیادی دارد اما وجود او منحصر در این امور مشترک نیست بلکه تفاوت‌های متعددی نیز میان انسان و سایر موجودات یافت می شود که سبب امتیاز و برتری انسان از آنها گردیده است . تفاوت اصلی و بنیادی انسان با دیگر موجودات پایین تر از خود که معیار انسان بودن او محسوب می گردد ، بینش ها و گرایش های اوست . جانداران غالباً از این ویژگی خاص برخوردارند که هم خود و هم جهان خارج از خود را ادراک می کنند و نسبت به آنها شناخت دارند و از طریق همین شناخت ها و آگاهی ها برای وصول به خواسته های خود کوشش و تلاش می کنند . به نظر می رسد انسان از جهت شناخت و آگاهی با دیگر جانداران دو تفاوت عمده و زیربنایی دارد که یکی دروسعت و گستردگی آگاهی ها و شناخت های اوست و دیگری به تعالی سطح خواسته ها و مطلوب های او مرتبط است دلیل آن این است که در مرحله اول آگاهی جانداران به ویژه حیوان از خود و جهان تنها در محدوده حواس ظاهری اوست. از این رو ، نوع آگاهی حیوان سطحی است و در مرحله دوم آگاهی او فردی و جزئی است و کلیت و عمومیت ندارد و در مرحله سوم منطقه ای است یعنی محدود و منحصر به محیط زیست اوست و با بیرون از محیط زیست ارتباطی ندارد و در مرحله چهارم آگاهی و شناخت حیوان به زمان حال مربوط است و از گذشته و آینده اطلاعی ندارد یعنی نه از تاریخ آگاه است و نه به آینده می اندیشد . به همین جهت سطح خواسته ها و مطلوب های حیوان نیز برخاسته از پرتو شناخت و آگاهی اوست و از آن فراتر نمی رود .

اما قلمرو انسان چه در ناحیه آگاهی ها و بینش ها و چه در ناحیه خواسته ها و مطلوب ها بسیار وسیع تر و گسترده تر و متعالی تر است . زیرا آگاهی انسان از سطح ظواهر اشیا و پدیده ها عبور می کند و تا درون ذات و ماهیت آنها و روابط و وابستگی های آنها و ضرورت های حاکم بر آنها نفوذ می نماید و از نظر خواسته ها و مطلوب ها نیز در سطح والایی قرار دارد . برای اینکه انسان موجودی است ارزشجو ، آرمان خواه و کمال مطلوب خواه ، آرمانهای او الزاماً مادی و از نوع سودجویانه نیست بلکه عام

و فراگیرنده ی همه بشر است و به محیط و منطقه خاصی و یا به قطعه ای خاص از زمان محدود نمی گردد (مطهری، ۱۰).

گرایشهای والا و معنوی انسان هنگامی که پایه وزیر بنای اعتقادی و اندیشه ای پیدا می کنند در قالب ایمان نمود می یابد . از این رو ، آنچه معیار و ملاک انسانیت انسان قرار می گیرد تفاوت اساسی انسان و حیوان را نشان می دهد بینش ها و گرایش های او و به تعبیر دیگر علم و ایمان است.

پیشینه تحقیق

در اسلام ایمان از اصول فضایل دینی است و شناخت حقیقت ایمان به عنوان چیزی که از نگاه دینی تحقق آن یا دست کم تلاش برای تحقق آن مطلوب است از اهمیت ویژه ای برخوردار است . در همه ی متون کلامی ، فلسفی ، عرفانی و فقهی تعاریف متعددی از واژه ایمان وجود دارد که در خور توجه و شایسته تامل است . آنچه در این تعاریف گوناگون محور و رکن محسوب می گردد واژه هایی مانند تصدیق قلبی ، اقرار ، عمل و معرفت و شناخت است ، به گونه ای که در هر کدام از تعاریفی که برای ایمان ارائه شده است از یک یا چند کلید واژه فوق استفاده شده است . لذا گروه های گوناگون اسلامی در خصوص حقیقت و ماهیت ایمان با نگرش های متعدد اظهار نظر و پژوهش کرده اند . نخستین گروهی که به این مساله پرداخت خوارج بودند « مفاهیم کلیدی که خوارج به آنها می پرداختند در اصل دارای دو وجه مختلف بود که هر یک از آنها به جهتی کاملاً مغایر بادیگری اشاره داشت : سیاسی و کلامی . در آغاز ، یعنی در اوایل دوره بنی امیه ، وجه سیاسی مهم تر بود ، در حالیکه با گذشت زمان وجه کلامی هرچه بیشتر برجسته می شد » (ایزوتسو، ۳۴)

خوارج معتقد بودند که ایمان صرفاً عقیده قلبی نیست بلکه حقیقت آن را عمل تشکیل می دهد . لذا انسان با داشتن عقیده قلبی اگر مرتکب گناه کبیره ای بشود کافر است و در آتش جهنم جاودان خواهد بود (شهرستانی، ۱ / ۱۱۸ - ۱۲۱) .

نکته قابل توجه این است که مفهوم ایمان را می توان از نظر معناشناختی به چهار موضوع ارجاع داد : فاعل ایمان ، متعلق ایمان ، خود ایمان و صور ظهور و تجلی بیرونی ایمان . به بیان دیگر می توان به مساله ایمان با چهار رویکرد پرداخت : رویکرد اول که همان توجه به فاعل است پرسش درباره کسی است که ایمان می آورد یعنی مومن حقیقی و راستین چه کسی است ؟ رویکرد دوم این است که

مومن حقیقی به چه چیزی ایمان دارد و متعلق ایمان چیست ؟ رویکرد سوم به ساختار درونی ایمان مربوط است یعنی ایمان داشتن چیست ؟ و سرانجام رویکرد چهارم به این معناست که چه اعمالی از ایمان باطنی به عنوان ظهور و تجلی آن ناشی می شود و در واقع حاصل و نتیجه ایمان چیست ؟ آنچه برای خوارج مهم بود رویکرد اول بود یعنی مومن واقعی چه کسی است . لذا ایمان را تنها به عقیده قلبی محدود نمی کردند بلکه عمل را نیز جزء ایمان می دانستند و از نظر آنها کسی که عقیده قلبی داشته باشد اما در عمل مرتکب گناه کبیره شود کافر بحساب می آید . در مقابل خوارج گروه مرجئه بودند که در نیمه دوم قرن اول هجری در برابر عقیده افراطی خوارج که مرتکب گناه کبیره را کافر می دانستند سازماندهی شدند . آن ها بر این باور بودند که تا کفر کسی ثابت و آشکار نگردد او مومن است هر چند گناه کبیره انجام دهد آنها می گفتند « لاتضر مع الایمان معصیة کما لا تنفع مع الکفر طاعة » (اشعری، ۱۴۳) . یعنی نه ایمان از معصیت ضرری می بیند و نه کفر از طاعت نفعی می برد . در داخل گروه مرجئه با توجه به اختلاف نظری که میان نظریه پردازان آنها بوجود آمد دیدگاههای متفاوتی درباره معنای ایمان شکل گرفت یک دیدگاه نگرش جهم بن صفوان و پیروان او است که جهیمه نامیده می شود ، آنها اعتقاد دارند که ایمان فقط معرفت قلبی به خدا و پیامبران و آنچه از سوی خداوند آمده است ، می باشد و عمل و اقرار زمانی را جزء مفهوم ایمان به شمار نمی آوردند . دیدگاه دوم از آن محمد بن کرام و پیروان اوست که به کرامیه مشهورند . کرامیه برخلاف نگرش جهیمه معتقدند که ایمان فقط اقرار زبانی است و تصدیق قلبی و عمل راجزء ایمان به حساب نمی آوردند . (بغدادی، ۲۶۰) . دیدگاه سوم نظریه حسین بن نجار و غیلان دمشقی است که به نجاریه و غیلانیه شهرت دارند آنها معتقدند که ایمان تلفیق معرفت قلبی و اقرار زبانی به خدا و پیامبر اوست . در این نگرش ، ایمان ترکیبی از معرفت و اقرار است و هر یک بدون دیگری نمی تواند ایمان باشد . برای این اساس شخص اگر معرفت داشته باشد ولی اقرار نکند کافر است ، همچنین اگر کسی اقرار کند ولی معرفت قلبی نداشته باشد ، نیز مومن نخواهد بود (وحیدی مهرجردی، ۷۷) .

شیعه به پیروی از ائمه اطهار (ع) معتقد است که ایمان ترکیب و تلفیقی از سه موضوع است : اقرار زبانی ، عمل ارکانی و اعتقاد قلبی که این سه موضوع در تحقق ایمان دخالت دارند و بدون آنها ایمان حقیقی حاصل نمی گردد . چنانکه از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود : « الایمان معرفة بالقلب ، وقول باللسان وعمل بالارکان » و همچنین امام رضا (ع) فرموده است که « الایمان عقد بالقلب، و لفظ باللسان ، وعمل بالجوارح » (محمدی ری شهری ، ۳۰۲-۳۰۱) . در

میان متکلمین فخر الدین رازی در تفسیر کبیر خود بیشتر از دیگران درباره این مساله بحث و پژوهش نموده است که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان دیدگاه او را مورد نقد قرار داده است .

دیدگاه فخر رازی درباره ایمان

فخر رازی معتقد است که ایمان امری قلبی است و عمل به جوارح و اقرار به زبان راجزء مفهوم ایمان به حساب نمی آورد . فخر رازی برای تاکید ادعای خود از آیات قرآن استمداد می جوید و آنها را به گونه ای تفسیر می کند که بانگش او هماهنگ و سازگار باشد او در تفسیر آیه ۱۰۶ سوره نحل « من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان »، یعنی: کسانی که بعد از آنکه به خدا ایمان آورده باز کافر شوند بجز آنها که از روی اجبار کافر شوند در حالی که قلبشان آرام و باایمان است ، قلب رامحل ایمان دانسته است . (رازی، ۱۴۳/۲۰) و همچنین در تفسیر آیه ۱۴ سوره حجرات « قالت الاعراب آمنا قل لم تومنوا ولكن قولوا اسلمنا » یعنی: ای پیامبر ، عربها گفتند ایمان آورده ایم به آنها بگو شما ایمان نیاورده اید ولی بگوئید اسلام آورده ایم ، ایمان را به قلب می داند و اقرار را جزء ایمان نیاورده است (رازی، تفسیر کبیر، ۱۶۴/۲۸) علاوه بر این به نظر فخر رازی ایمان قلبی با تصدیق یکی است و مقصود او از تصدیق ، تصدیق زبانی یا عملی نیست بلکه تصدیق قلبی است و تصدیق قلبی همان حکمی است که انسان در ذهن خود درباره درستی یا نادرستی امری دارد بنابراین از نظر فخر رازی منظور از تصدیق قلبی همان حکم ذهنی است او تصریح می کند: « فالمراد من التصدیق بالقلب هو هذا الحكم الذهنی » (رازی ، تفسیر کبیر، ۲۸/۲) و حکم ذهنی را با علم برابر و مساوی نمی داند چراکه انسان جاهل هم گاهی حکم ذهنی می کند اما علم ندارد . « نقول هذا الحكم الذهنی غیر العلم ، لان الجاهل بالشی قد یحکم به ، فعلمنا ان هذا الحكم الذهنی مغایر للعلم » (همانجا ، ۲۶) .

بنابراین فخر رازی بر این معنا که ایمان همان تصدیق یا تصدیق قلبی است تاکید می ورزد و مستنداتی نیز برای آن فراهم می سازد . وی معتقد است که ایمان در لغت به معنای تصدیق است و هر معنایی که غیر از تصدیق برای ایمان در نظر بگیریم با لغت عرب هماهنگی ندارد و با عربی بودن قرآن سازگار نیست . افزون بر این ، در سرتاسر تاریخ اسلام واژه ایمان یکی از پرکار برد ترین واژه ها بوده است و چنانچه در این دامنه زمانی ایمان معنایی غیر از تصدیق می داشت باید آن معنا به تواتر می رسید و همه یا اکثراً با توجه به انگیزه ای که برای شناخت معنای جدید وجود داشت آن را بکار می بردند

درحالیکه درطول تاریخ اسلام چنین اتفاقی نیفتاده است . درنتیجه ایمان همان معنای لغوی یعنی تصدیق خود را دارد . وبااستناد به آیات قرآن تصدیق را به معنای تصدیق قلبی می داند و ایمان نیز که به معنای تصدیق است جز تصدیق قلبی چیز دیگری نمی تواند باشد . زیرا به اعتقاد فخر رازی در آیات قرآن ایمان به قلب نسبت داده شده است مانند آیه ۴۱ سوره مائده « **ولم تومن قلوبهم** » و آیه ۲۲ سوره مجادله « **كتب في قلوبهم الايمان** » . او همچنین معتقد است که عمل نیز درایمان دخالتی ندارد یعنی عمل نه برابر با ایمان است و نه جزئی از ایمان به حساب می آید . دلیل رازی این است که اولاً دربرخی از آیات قرآن عمل صالح درکنار ایمان ذکر شده است مانند آیه ۸۲ از سوره بقره که می فرماید : « **والذين آمنوا و عملوا الصالحات** » حال اگر عمل باایمان مساوی باشد یا عمل جزئی از ایمان محسوب گردد در آیاتی که عمل صالح وایمان باهم آورده شده است تکرار است و تکرار درآیات قرآن بدون دلیل وبدون علت شایسته نیست ، وثانیاً دربرخی از آیات قرآن ایمان با فرض انجام گناه ومعصیت همراه است مثلاً آیه ۸۲ سوره انعام « **الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم** » او براین باور است که اگر درمعنای ایمان عمل صالح نهفته باشد یاایمان محل عمل صالح می بود نباید به شخص معصیت کار واژه مومن اطلاق می شد وسرانجام فخر رازی اقرار زبانی راهم جزء ایمان نمی شمرد واعتقاد دارد که اگر اقرار زبانی جزء ایمان باشد منافقان وكسانی که به ظاهر تسلیم شده اند و با زبان به ایمان خود اقرار نموده اند باید درشمار مومنان به حساب آیند درصورتی که در قرآن منافقان وتسلیم شدگان که با زبان وبطور ظاهری به ایمان اعتراف کرده اند درشمار مومنان محسوب نمی گردند . (رازی،تفسیرکبیر، ۸۴/۹) « **ويقولون آمنا بالله وبالرسول واطعنا ثم يتولى فريق منهم من بعد ذلك وما اولئك بالمؤمنين** » ، آنها می گویند به خدا وپیامبر ایمان داریم واطاعت می کنم ولی بعد از این ادعا گروهی از آنان رویگردان می شوند ، آنها مومن نیستند. (نور، ۴۷) ودرواقع آنها با زبان وبطور ظاهری به خدا ورسول او اظهار ایمان کرده اند اما در حقیقت ایمان نیاورده ومومن نامیده نمی شوند . وهمچنین درآیه « **قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا** » خداوند تعالی اقرار زبانی اعراب را ایمان به حساب نیاورده است (بهرامی ، ۱۳۸۵ ، ۸-۲۲۶) .

علامه طباطبایی معتقد است که فخر رازی میان تصدیق وایمان خلط کرده است ، برای اینکه ایمان تصدیق با التزام است نه تصدیق تنها ، ایمان اسم برای تصدیق جازم است اما تصدیق جازمی که همراه آن التزام باشد مگر اینکه مقصود از تصدیق علم همراه بالتزام باشد « ان قولهم : الايمان اسم للتصديق الجازم ممنوع بل هو اسم للتصديق الجازم الذي معه الالتزام اللهم الا ان يكون مرادهم بالتصديق العلم مع الالتزام » (طباطبایی، ۱۸/۲۶۵) .

باتوجه به آنچه گفته شد فخر رازی ایمان را تصدیق قلبی می داند و تصدیق را مساوی با حکم ذهنی بحساب می آورد که ممکن است هیچ پشتوانه علمی نداشته باشد. اما علامه طباطبایی ایمان را تصدیق با التزام می شناسد و این تصدیق را منطقی و با علم در ارتباط می بیند. علاوه بر این، فخر رازی ایمان را تصدیق صرف می داند و هیچ قید و شرطی بر آن نمی افزاید، اما علامه ایمان را تصدیق با التزام یا علم و اعتقاد با التزام می شناسد (بهرامی، ۳۲۵).

معنا و مفهوم ایمان در نگاه علامه طباطبایی

ایمان به معنای اذعان و تصدیق به چیزی و التزام به لوازم آن است، مثلاً ایمان به خدا دروازه های قرآنی به معنای تصدیق به یگانگی او و پیامبرانش و همچنین تصدیق به روز جزا و بازگشت به سوی او و تصدیق به هر حکمی است که پیامبران خدا آورده اند، همراه با پیروی عملی، چون که بدون عمل و التزام اعتقاد کامل نمی شود لذا در قرآن هر جا که از صفات نیکو و پسندیده ی مومنان سخن به میان می آید به دنبال ایمان، عمل صالح هم بیان می گردد «الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب» (رعد، ۲۹) یعنی: کسانی که ایمان آورده و عمل صالح می کنند خوشا به حال آنان، که سرانجام نیک دارند. بنابراین صرف اعتقاد، ایمان نیست مگر آنکه به لوازم آن چیزی که بدان معتقد شده ایم ملتزم شویم و آثار آن را بپذیریم، چون ایمان همان علم به هر چیزی است، اما علمی توأم با سکون و اطمینان و آرامش به آن، و این چنین سکون و اطمینان و آرامشی ممکن نیست که از التزام به لوازم آن جدا و منفک باشد.

علامه می نویسد: «ولیس مجرد الاعتقاد بشی ایماناً به حتی مع عدم الالتزام بلوازمه و آثاره فان الايمان علم بالشی مع السكون والاطمینان الیه ولاینفک السكون الی الشی من الالتزام بلوازمه» (همو، ۶/۱۵)

علامه طباطبایی با استفاده از آیات قرآن التزام عملی را جزء ایمان می داند و با استناد به همین آیات آن را توجیه و تبیین می نماید. در قرآن هر جا خداوند درباره ویژگیهای زیبا و جمیل مومنان سخن می گوید و درباره پاداش عمل آنها بحث می کند نقش عمل صالح آشکار می گردد از جمله: «من عمل صالحاً من ذکر او اثی وهو مومن فلنحیینه حیوه طیبه» (نحل، ۹۷) یعنی: هر که عمل صالح کند چه مرد و چه زن در حالی که ایمان داشته باشد مابه طور قطع او رابه حیاتی طیب زنده می کنیم.

از این رو علامه طباطبایی که ایمان را به معنای تصدیق و علم و اعتقاد می داند هیچ مغایرتی در دیدگاه او دیده نمی شود چون که هیچ کدام از اینها بدون عمل و التزام عملی معنای کامل برای ایمان بشمار نمی آیند . بنابراین ، صرف علم به چیزی و یقین به اینکه حق است ، در حصول ایمان کافی نیست و دارنده ی آن علم را نمی توان مومن به آن چیز دانست ، بلکه باید به مقتضای علم خود التزام هم داشته باشد و براساس مودای علم « عقد قلب » داشته باشد به گونه ای که آثار عملی علم - هرچند اجمالی باشد - از او پیدا باشد . در نتیجه کسی که می داند خدای تعالی خدایی است که جز او خدایی نیست و به مقتضای علمش نیز ملتزم است ، یعنی در مقام انجام مراسم به عبودیت و بندگی خود والوهیت خداوند برمی آید چنین کسی مومن است ، اما اگر علم به یگانگی خدا را داشته باشد ولی هیچ التزام عملی به آن علم نداشته باشد یعنی در عمل ، عبودیت او والوهیت خدا تجلی نکند چنین کسی عالم هست اما مومن نیست (طباطبایی، ۱۸/۲۹۳) با این تحلیل از معنای ایمان دیدگاه کسانی که ایمان را صرف علم دانسته اند و کسانی که ایمان را همان عمل پنداشته اند باطل می گردد چون اگر ایمان همان عمل باشد ، عمل با نفاق هم قابل جمع است مانند منافقین درحالیکه عمل می کنند اما ایمان ندارند .

از بررسی دیدگاه علامه طباطبایی به این نتیجه می رسیم که او تاکید دارد که ایمان با علم یکی نیست برای اینکه طبق آیه « واضله الله علی علم » (الجاثیه، ۲۳) علم با گمراهی و طبق آیه « ان الذین كفروا وصدّوا عن سبیل الله و شاقّوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدی » (محمد ، ۳۲) علم با کفر و مبارزه با خدا و رسول و طبق آیه « وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم » (النحل ، ۱۴) علم با جحود و انکار حق و نبوت و طبق آیه « وان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبیین لهم الهدی » (محمد ، ۲۵) علم با ارتداد قابل جمع است درحالی که ایمان با هیچ یک از این اوصاف و رفتار قابل جمع نیست پس ایمان نمی تواند عین علم و مساوی با آن باشد (فیاضی ، ۱۳) .

زیادت و نقصان در ایمان از منظر علامه طباطبایی

از آنجا که ایمان عبارت است از علم به چیزی همراه با التزام عملی به مقتضای آن به گونه ای که آثار آن علم در عمل آشکار و هویدا شود، و همچنین از آنجا که علم و التزام هر دو از اموری است که شدت و ضعف و زیادت و نقصان می پذیرد ، ایمان هم که از آن دو تالیف یافته است قابل زیادت و نقصان و شدت و ضعف است بنابراین اختلاف مراتب و تفاوت درجات ایمان از ضروریاتی است که به هیچ وجه نباید در آن شک و تردید نمود . « لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم » (الفتح ، ۴) علامه طباطبایی پس

از بیان دیدگاه خود که همان زیادت و نقصان ایمان است آنگاه به نقد دیدگاه کسانی که شدت و ضعف درایمان را نمی پذیرند می پردازد و آنها را مورد بررسی قرار می دهند . برخی مانند ابوحنیفه و امام الحرمین معتقدند که ایمان شدت و ضعف نمی پذیرد و برای نظریه خود اینگونه استدلال کرده اند که ایمان نام آن تصدیقی است که به حد جزم و قطع رسیده باشد و جزم و قطع کم و زیاد بردار نیست و دارنده ی چنین تصدیقی اگر اطاعت کند و یامعصیت رابه تصدیق خودش ضمیمه نماید، تصدیق او هیچ تغییر نمی یابد . آنگاه آیاتی که برخلاف دیدگاه آنهاست را تاویل کرده اند ، به گونه ای که گفته اند مقصود از زیادت و نقصان درایمان زیادت و نقصان عددی است و چون ایمان در هر لحظه تجدید می شود و در شخص پیامبر (ص) که ایمانهایش پشت سرهم است حتی یک لحظه هم از ایمان نو و تازه فارغ نیست ، در صورتی که در افراد دیگری غیر از پیامبر (ص) مساله به گونه ای دیگر است یعنی ممکن است بین دو ایمان آن ها فترتهای زیادت و نقصان فاصله بشود . در نتیجه ایمان زیاد یعنی ایمانهایی که فاصله در آنها اندک است و ایمان کم یعنی ایمانهایی که فاصله بین آنها زیاد است و همچنین همین گروه معتقدند که ایمان یک نوع کثرت دیگری هم دارد و آن کثرت متعلق ایمان است و از آنجا که احکام و شرایع دین تدریجاً نازل می شده است مومنین هم به تدریج ایمان پیدا می کردند و ایمان آنها لحظه به لحظه از نظر عدد بیشتر می شد بنابراین مقصود از ازدیاد ایمان ، ازدیاد عدد آن است .

پاسخ علامه طباطبایی به منکران شدت و ضعف درایمان

علامه طباطبایی این دیدگاه را نقد می کند و معتقد است که پایه های نظریه آنها سست و ضعیف است . اما اینکه گفته اند « ایمان نام تصدیق جزمی است » پذیرفتنی نیست زیرا چنانچه گفته شد اولاً ایمان نام تصدیق جزمی توأم با التزام است . ثانیاً این گفته آنها که « این تصدیق زیادی و کمی ندارد » ادعایی بدون دلیل است و حاصل آن این است که ایمان را امری عرضی دانسته و بقاء آن را به نحو تجدد امثال پنداشته اند در صورتی که این توجیه هیچ فایده ای برای اثبات ادعای آنها ندارد . برای اینکه بعضی از ایمانها هست که هیچ چیزی نمی تواند آن را متزلزل کند و بعضی از ایمانها با سست ترین شبهه ای از بین می روند . لذا چنین اختلافی را نمی توان بامساله تجدد امثال یا کمی و زیادی فترتها تعلیل و توجیه نمود . بنابراین علامه طباطبایی معتقد است که هیچ چاره ای جز این وجود ندارد که اختلاف در مراتب و درجات ایمان را مستند به قوت و ضعف خود ایمان کنیم (طباطبایی ، ۱۸ / ۵-۲۶۴) . کسانی که ایمان را نامی برای تصدیق معرفی می کنند و آن را قابل افزایش نمی دانند ، تصورشان از افزایش به گونه تجدد امثال یعنی تکرار دو چیز شبیه به هم است . آنان بر این باورند

زمانی که قایل شویم ایمان افزایش داشته است ، چیز نو ، تازه و متفاوتی با صورت پیشین ایجاد نشده است ، درحالی که درنگاه علامه ، هنگام افزایش ایمان ، مراتب و درجات متفاوتی از آن رخ می نماید و چنین رخدادی محال و ممنوع نیست (الهی، ۲۱) .

افزون بر این ، علامه طباطبایی درپاسخ به نگرش کسانی که گفته اند « صاحب تصدیق ، چه اطاعت ضمیمه تصدیقش کند و چه معصیت ، اثری درتصدیقش نمی گذارد » معتقد است که این سخن آنها پذیرفتنی نیست برای اینکه قوت ایمان در اثر مداومت در اطاعت و ضعف آن در اثر ارتکاب گناه و معصیت چیزی نیست که کسی در آن تردید نماید و این قوت اثر و ضعف آن کاشف از این است که مبدا اثر ، قوی و یا ضعیف بوده است (همانجا) و قرآن کریم نیز موید آن است آنجا که می فرماید : « **الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه** » (فاطر، ۱۰) یعنی: کلمه طیبه به سوی او بالا می رود ، و عمل صالح در بالا بردنش موثر است.

بیان دیدگاه فخر رازی درباره زیادت و نقص ایمان

فخر رازی معتقد است که نزاع دراین که آیا ایمان زیادت و نقص می پذیرد یا اینکه زیادت و نقص نمی پذیرد ، نزاعی لفظی است . کسانی که معتقدند ایمان زیادت و نقص نمی پذیرد مقصود آنها اصل ایمان ، یعنی تصدیق است چون تصدیق زیادت و نقصان نمی پذیرد . اما آنهايي که براین باورند که ایمان شدت و ضعف می پذیرد منظورشان سبب کمال ایمان است ، یعنی اعمال صالح که اگر زیاد باشد ایمان کامل می شود و اگر کم باشد ایمان ناقص می شود او خاطر نشان می کند که « ایمان نزد ما کم و زیاد نمی شود ، زیرا هرگاه ایمان ، اسمی برای تصدیق پیامبر باشد درآنچه به ضرورت آموخته و آورده است ، تفاوت پذیر نخواهد بود ، بنابراین ، مسمای ایمان ، افزایش و کاهش نمی پذیرد » (رازی ، محصل افکارالمتقدمین و المتأخرین من الحكماء و المتکلمین ، ۵۶۸) .

نقد دیدگاه فخر رازی در بیان علامه طباطبایی

علامه طباطبایی خاطر نشان می کند که این تحلیل فخر رازی به سه دلیل باطل و بی اساس است : اول اینکه فخر رازی میان تصدیق و ایمان خلط کرده است برای اینکه ایمان صرف تصدیق نیست بلکه تصدیق همراه با التزام است . دوم اینکه فخر رازی معتقد بود که آنهايي که شدت و ضعف درایمان را قبول دارند منظورشان از شدت و ضعف در اصل ایمان نیست بلکه در اعمالی است که مایه کمال ایمان است. علامه معتقد است که انتساب این نظریه به آنها ، انتسابی ناروا است برای اینکه آنها شدت و ضعف را دراصل ایمان اثبات می کنند و معتقدند که هر یک از علم و التزام به علم که ایمان از

آن دو مرکب می شود، دارای شدت و ضعف است. سوم اینکه فخر رازی شدت و ضعف رابه اعمال نسبت داده در صورتی که علامه طباطبایی معتقد است پای اعمال رابه میان کشیدن درست نیست، زیرا نزاع دریک مطلب غیر از نزاع در اثری است که باعث کمال آن می شود و کسی دراینکه اعمال صالح و طاعات کم و زیاد می پذیرد نزاعی ندارد (طباطبایی، ۱۸ / ۲۶۷).

تأثیر ایمان دینی در زندگی انسان

به اعتقاد علامه طباطبایی دین به معنای سنتی اجتماعی است که انسان در زندگی اجتماعی خود براساس آن سیر می کند و سنتهای اجتماعی به قلمرو عمل مربوط می شوند که پایه و اساس آن اعتقاد و باور به حقیقت هستی جهان و هستی انسان است. به همین دلیل است که در اثر اختلاف اعتقادات درباره حقیقت هستی، سنتهای اجتماعی نیز مختلف و گوناگون می شوند. اجتماعی که پایه و اساس آن براین باور استوار است که جهان آفریدگاری دارد که هستی جهان از او سرچشمه گرفته و سرانجام به او بازگشت می کند و انسان را موجودی فناپذیر می داند که دارای حیات و زندگی ابدی است و با مرگ حیات او پایان نمی پذیرد، در چنین اجتماعی زندگی به گونه ای روشمند است که در آن سعادت حیات ابدی و جاودان آدمی تامین می شود. اما اجتماعی که نه به آفریدگار جهان هستی باور دارد و نه به زندگی جاویدان و ابدی برای انسان، سنت زندگی و قوانین اجتماعی در آن جامعه به گونه ای تنظیم می شود که انسانها بتوانند از زندگی مادی و دنیوی بهره مند گردند در چنین زندگی مرگ پایان حیات انسان بشمار می آید.

با وجود این، دین سنتی عملی است که براساس جهان بینی و هستی شناختی خاص خود شکل گرفته است. این باور با علم و آگاهی استدلالی و یا تجربی که درباره جهان و انسان و زندگی او بحث و گفتگو می کند تفاوت دارد. برای اینکه علم نظری به خودی خود وفی نفسه مستلزم هیچگونه عملی نیست برخلاف اعتقاد و باور که انسان را به عمل وادار می سازد و او را وادار می کند که باید براساس آن اعتقاد و باور عمل نماید. به بیان دیگر علم نظری و استدلالی انسان را به سوی وجود مبدا و معاد هدایت می کند و اعتقاد و باور او را وادار می سازد که از معلوم نظری پیروی نماید و عملاً برآن پایبند شود. بنابراین، اعتقاد علم عملی است و واضح است که دعوت دینی، متعلق به دینی است که همان سنت عملی برخاسته از اعتقاد باشد. از این رو، ایمانی که دین انسانها را به آن دعوت می کند همان التزام به آنچه اعتقاد حق درباره خدا و پیامبران او و روز جزاء و احکام و قوانینی که پیامبران الهی آورده اند، اقتضای آن را دارد که همان علم عملی است. (طباطبایی، ۱۵/۷-۸)

علامه طباطبایی از این تحلیل نتیجه می‌گیرد که علوم عملی برحسب قوت و ضعف انگیزه‌ها شدت و ضعف پیدا می‌کنند برای اینکه انسان هیچ عملی را انجام نمی‌دهد مگر اینکه خیری در آن باشد و منفی داشته باشد یا به سبب ترس از شر و ضرری که در آن نهفته است. انسان بسیاری از اعمال را به سبب بعضی از انگیزه‌ها واجب می‌داند اما اگر انگیزه دیگری قوی‌تر از انگیزه قبلی بوجود آید انسان در اثر انگیزه جدید از آن عمل واجب صرف نظر می‌کند مثلاً آدمی خوردن غذا را برای برطرف کردن گرسنگی واجب می‌داند اما اگر متوجه شود که این غذا ضرر دارد و برای سلامتی او مناسب نیست از حکم قبلی صرف نظر می‌کند و درحقیقت علم و آگاهی به انگیزه دوم که مانع انگیزه اول شد اطلاق علم به انگیزه اول را مقید کرد و درواقع، انسان را آگاه نمود که اگر چه خوردن غذا برای رفع گرسنگی واجب است اما این حکم مطلق نیست بلکه تا زمانی معتبر است که غذای مذکور برای بدن ضرر نداشته باشد یا برای سلامتی انسان مضر نباشد. (همانجا)

طبق دیدگاه علامه طباطبایی روشن می‌شود که ایمان به خدا زمانی اثر بخش و مفید خواهد بود که انسان را به اعمال صالح و صفات پسندیده نفسانی مانند خشیت و خشوع و اخلاص رهنمون شود و انگیزه‌های باطل و مکرهای شیطانی بر آن غلبه پیدا کند یعنی ایمان مقید به یک حال معین نباشد. بنابراین، مومن هنگامی به معنای مطلق مومن است که آنچه را که انجام می‌دهد مبتنی بر اساس حقیقی و واقعی و مقتضای ایمان باشد. و کسی که متصف به ایمان است جز به زندگی سعادت‌مند ابدی و جاودانه اهتمام نمی‌نماید. (طباطبایی، همانجا).

- ۱- قرآن کریم
- ۲- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل ، مقالات الاسلامیین واختلاف المصلین ، استانبول، ۱۹۶۳م.
- ۳- الهی ، عباس ، افزایش و کاهش ایمان از دیدگاه علامه طباطبایی وامام فخر رازی ، مجله طلوع نور ، سال نهم ، شماره ۳۴، ۱۳۸۹ه ش.
- ۴- ایزوتسو ، توشی هیکو ، مفهوم ایمان در کلام اسلامی ، انتشارات سروش ، تهران ، ۱۳۸۰ه ش.
- ۵- بغدادی اسفراینی، طاهر بن محمد، ۱۴۱۹، الفرق بین الفرق، المكتبة العصرية ، بیروت، ۱۴۱۹ه ق.
- ۶- بهرامی ، محمد ، معاشناسی ایمان در تفسیر المیزان ومفاتیح الغیب ، مجله پژوهشهای قرآنی ، شماره ۴۶-۴۷، ۱۳۸۵ه ش.
- ۷- رازی ، فخر الدین، محصل افکار المتقدمین والمتاخرین من الحكماء والمتکلمین، مکتبه دار التراث ، قاهره ، ۱۴۱۱ه ق.
- ۸- همو، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، قاهره، مکتبه التراث، ۱۴۰۹ه ق.
- ۹- شهرستانی ، عبدالکریم ، الملل والنحل ، قم ، ۱۳۹۵.
- ۱۰- طباطبایی ، محمد حسین ، المیزان فی تفسیر القرآن ، موسسه الاعلمی للمطبوعات ، بیروت ، ۱۴۱۷ه ق.
- ۱۱- فیاضی ، غلامرضا ، حقیقت ایمان از منظر ملاصدرا و علامه طباطبایی ، مجله پژوهشهای دینی ، سال اول ، شماره اول ، ۱۳۸۴ه ش.
- ۱۲- محمدی ری شهری ، محمد ، میزان الحکمه ، ج ۱ ، چاپ دوم ، مکتب الاعلام الاسلامی ، قم ، ۱۳۶۷ه ش.
- ۱۳- مطهری ، مرتضی ، انسان وایمان، انتشارات حکمت ، تهران ، ه ش. ۱۳۵۷
- ۱۴- وحیدی مهرجردی، شهاب الدین ، ایمان وجایگاه عمل از دیدگاه مرجئه ومتفکران اولیه پروتستان ، نشریه فلسفه دین ، سال هشتم ، شماره نهم ، سال ۱۳۹۰ه ش.